



University of Tehran Press

Taxation in Light of the Comparative Jurisprudence of Islamic Denominations

Vali Rostami¹ | Ayoub Shafeipoor² | Mehran Abshrini³

1. Corresponding Author; Professor, Department of General Law, Faculty of Law and Political Sciences, University of Tehran, Tehran, Iran. Email: vrostami@ut.ac.ir
2. Master's of Jurisprudence and Islamic Law, Faculty of Jurisprudence and Law, University of Islamic Sects, Tehran, Iran. Email: ayoubshafei@yahoo.com
3. Master's of Administrative Law, Faculty of Law, University of Judicial Sciences and Administrative Services, Tehran, Iran. Email: abshirinimehran@yahoo.com

Article Info	Abstract
<p>Article Type: Research Article</p> <p>Pages: 307-327</p> <p>Received: 2019/07/08</p> <p>Accepted: 2020/02/17</p> <p>Published online: 2023/04/19</p> <p>Keywords: <i>tax, government, state, fiqh, Islamic sects.</i></p>	<p>In Islam's financial system, the most important financial resources of the government are zakat, khums, jizya, kharaj, and anfal. In the modern era, apart from fixed financial taxes, governments are obliged to levy non-fixed and variable taxes. The question is, whether or not it is permissible for an Islamic government to levy such taxes? The present study will attempt to answer the above-mentioned question by describing and analyzing the teachings of various schools of Islamic jurisprudence on this topic. The results of the study show that the government is permitted to levy new and variable taxes on the people as a so-called secondary rule. This is verified by significant reasons including Quranic verses, Prophet Muhammad's sayings, and actions of the infallible Imams. Most scholars of the Islamic jurisprudential schools have issued <i>fatwas</i> confirming this form of taxation.</p>
<p>How To Cite</p>	<p>Rostami, Vali; Shafeipoor, Ayoub; Abshrini, Mehran (2023). Taxation in Light of the Comparative Jurisprudence of Islamic Denominations. <i>Public Law Studies Quarterly</i>, 53 (1), 307-327. DOI: https://doi.com/10.22059/jplsqt.2020.284885.2072</p>
<p>DOI</p>	<p>10.22059/jplsqt.2020.284885.2072</p>
<p>Publisher</p>	<p>University of Tehran Press.</p>





مبانی وضع مالیات در پرتو فقه تطبیقی مذاهب اسلامی

ولی رستمی^۱ | ایوب شافعی پور^۲ | مهران آب شربینی^۳

۱. نویسنده مسئول؛ استاد، گروه حقوق عمومی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران. رایانامه: vrostami@ut.ac.ir
۲. دانش آموخته کارشناسی ارشد فقه و حقوق اسلامی، دانشکده فقه و حقوق، دانشگاه مذاهب اسلامی، تهران، ایران. رایانامه: ayoubshafei@yahoo.com
۳. دانش آموخته کارشناسی ارشد حقوق دادرسی اداری، دانشکده حقوق، دانشگاه علوم قضایی و خدمات اداری، تهران، ایران. رایانامه: abshirinimehran@yahoo.com

اطلاعات مقاله	چکیده
<p>نوع مقاله: پژوهشی</p> <p>صفحات: ۳۰۷-۳۲۷</p> <p>تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۴/۱۷</p> <p>تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۱/۲۸</p> <p>تاریخ انتشار برخط: ۱۴۰۲/۰۱/۳۰</p> <p>کلیدواژه‌ها: اسلامی، حکومت، دولت، فقه، مالیات، مذاهب.</p>	<p>در نظام مالی اسلام، مهم‌ترین منابع مالی دولت زکات، خمس، جزیه، خراج و انفال محسوب می‌شود. در عصر حاضر با توجه به سنگین‌تر شدن وظایف حکومت‌ها، دولت‌ها مجبورند مالیات‌های غیرثابت و متغیری نیز از مردم بگیرند. سؤال این است که اصولاً آیا گرفتن چنین مالیات‌هایی از مردم توسط دولت جایز است یا خیر؟ پژوهش حاضر با تکیه بر توصیف و تحلیل گزاره‌های فقه مذاهب اسلامی و روش کتابخانه‌ای در پی پاسخگویی به پرسش مذکور برآمده و به این نتیجه رسیده است که وضع مالیات جدید و متغیر بر مردم توسط دولت به‌عنوان حکم ثانویه و به دلایل مهمی از جمله مصلحت و ضرورت جامعه جایز بوده و برخی آیات قرآن، روایات نبوی و عمل امامان معصوم نیز مؤید آن است و بیشتر فقهای مذاهب اسلامی به جواز آن فتوا داده‌اند.</p>
استناد	رستمی، ولی؛ شافعی پور، ایوب؛ آب شربینی، مهران (۱۴۰۲). مبانی وضع مالیات در پرتو فقه تطبیقی مذاهب اسلامی. <i>مطالعات حقوق عمومی</i> ، ۵۳ (۱)، ۳۰۷-۳۲۷. DOI: https://doi.com/10.22059/jplsq.2020.284885.2072
DOI	10.22059/jplsq.2020.284885.2072
ناشر	مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.



مقدمه

مالیات مظهر حاکمیت دولت است و با توجه به نقش مهمی که به عنوان نخستین و مهم‌ترین درآمدهای عمومی در تأمین هزینه‌های عمومی ایفا می‌کند، از اهمیت بسزا و جایگاهی ویژه در نزد دولت برخوردار است (رستمی، ۱۳۸۷: ۱۶). طبق منابع فقهی و تاریخی، مهم‌ترین درآمدهای بیت‌المال در نظام اسلامی زکات، خمس، جزیه، خراج و انفال بوده است. با توجه به گستردگی درآمدهای حاصل از کشاورزی و دامپروری، وجود غنایم جنگی فراوان، وجود اهل ذمه و اجاره زمین‌های مفتوحه کشاورزی و نسبت بالای سهم بخش دولتی، بیت‌المال در آن زمان توانایی انواع هزینه‌ها را داشت. حجم این درآمدها در برخی سال‌ها گاه به حدی می‌رسید که دولت توان هزینه کردن آن را نداشت و گاه به علت هزینه‌های اضافی، نیاز به وضع مالیات جدید پیدا می‌شد. در مجموع برحسب موارد تاریخی می‌توان ادعا کرد که غیر از خمس، زکات، غنایم، فی، انفال، جزیه، و خراج درآمدهای مالیاتی عمده‌ای وجود نداشته است. حال سؤال این است که در شرایط فعلی و با توجه به اینکه هر دولتی مسئولیت‌هایی بر عهده دارد و برای انجام آنها، به درآمدهایی نیاز دارد، آیا وضع مالیات مشروع است یا اساساً باید به منابع مالی اسلامی ذکر شده تکیه و اکتفا کرد و نمی‌توان چیزی جدید تحت عنوان مالیات متغیر وضع کرد؟ به عبارت دیگر، آیا در فقه اسلامی جایی برای مالیات جدید وجود دارد یا خیر؟ یعنی اصولاً تاکنون در فقه در این باره بحثی شده است یا نه؟ و بالأخره مستند فقهی این‌گونه مالیات‌ها چیست؟ از آنجا که پژوهش و تحقیق مستقلاً که جوانب این قضیه را از دیدگاه فقه مقارن و مذاهب مختلف اسلامی بررسی کند، وجود ندارد، پژوهشگران در پژوهش حاضر با توصیف و تحلیل مبانی و گزاره‌های مذاهب مختلف اسلامی (حنفی، مالکی، شافعی، حنبلی، ظاهری و امامیه) درصدد پاسخگویی به پرسش‌های مذکور برآمده و با استناد به نظر فقها، پس از شرح و بررسی، دلایلی را برای جواز یا عدم جواز وضع مالیات توسط دولت ارائه داده‌اند. ناگفته نماند بررسی مبانی و نظرهای فقها در خصوص جواز یا عدم جواز وضع مالیات بر مردم توسط دولت و تبیین فلسفه آن از این حیث اهمیت زیادی دارد که چه بسا با آگاهی از مبانی فقهی آن، نوعی اعتقاد و باور درونی برای مردم ایجاد شود که به طور قطع، منزلت آن، بیش از منزلت قوانین وضعی به‌عنوان عامل محرک یا بازدارنده است. به عبارت دیگر، اگر برای مردم تبیین شود مالیات‌هایی که دولت از مردم می‌گیرد، اساس و چارچوب دینی دارد، یک شخص مسلمان در جامعه اسلامی بهتر نسبت به پذیرش آن اقدام می‌کند تا اینکه گفته شود مبنای آن فقط قانون است. در پژوهش حاضر پس از ذکر مقدمه، در بخش دوم مالیات مفهوم‌شناسی می‌شود. در بخش سوم، به ضرورت وجود مالیات پرداخته شده است. بخش چهارم، جواز یا عدم جواز وضع مالیات جدید بر مردم را از دیدگاه فقه مقارن به بحث گذاشته است و در بخش پنجم، یافته‌ها و نتایج تحقیق بیان می‌شود.

۱. پیشینه

حسب بررسی‌ها و اطلاع پژوهشگر تنها پژوهش مستقلی که به موضوع مبانی فقهی مالیات پرداخته، مقاله‌ای از عبدالجبار زرگوش نسب و همکاران (۱۳۹۳) با عنوان «بررسی مبانی فقهی مالیات‌های غیرثابت» است که در شماره ۳۸ مجله علمی - پژوهشی پژوهش‌های فقه و حقوق اسلامی به صاحب‌امتیازی دانشگاه آزاد اسلامی واحد بابل به چاپ رسیده است. پژوهش مذکور فقط به مبانی مشروعیت اخذ مالیات از مردم توسط دولت در فقه امامیه پرداخته و ادله مشروعیت آن را از مبانی فقهی امامیه برداشت کرده است و در پایان به جواز آن رسیده‌اند.

تفاوت پژوهش حاضر با پژوهش مذکور این است از آنجا که فقه اسلامی حداقل دربرگیرنده پنج دستگاه فقهی شامل امامیه، حنفیه، مالکیه، شافعیه و حنبله است، سزاوار است پژوهش کاملی تمام ادله را از تمام فقه‌های مذاهب اسلامی بررسی و بعد از آن نتیجه آن را اعلام کند تا دیگر جایی برای بحث باقی نماند و موضوع از تمام جوانب بررسی شود. پس امتیاز پژوهش حاضر پرداختن به مبانی جواز یا عدم جواز اخذ مالیات دولتی از مردم به صورت تطبیقی بین مذاهب اسلامی است تا همان‌گونه که ذکر شد، با بررسی در این موضوع تمامی مردم با هر مذهب فقهی به ادله جواز پرداخت مالیات پی ببرند و با کمال اطمینان و بدون شبهه آن را پرداخت کنند.

۲. مفهوم‌شناسی مالیات**۲.۱. مالیات در لغت**

در لغت و ادبیات فارسی کلمه مالیات جمع کلمه مالیه است. مالیه به معنای دارایی (صدری افشار، ۱۳۸۱: ۱۱۴۳) و کالا و پول نقد (عمید، ۱۳۹۸: ۹۰۱) آمده است. مالیات هم به معنای باج، خراج و وجوهی که مأموران دولت برحسب قانون از صاحبان املاک، ارضی و مستغلات و غیره می‌گیرند (معین، ۱۳۸۶، ج ۲: ۴۸۰). در لغت و ادبیات عرب واژه «ضریبه» به مالیات اطلاق شده است. از واژه «ضرب» به معنای زدن و وضع کردن گرفته شده است. جمع آن ضرایب است و به معنای باج، عوارض، حقوق گمرکی، مالیات و خراج آمده است (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱: ۵۵۰؛ فراهیدی، بی‌تا، ج ۷: ۳۳؛ آذرنوش، ۱۳۹۳: ۶۰۰).

۲.۲. مالیات در اصطلاح

در بین فقه‌های اسلام، تعاریف مختلفی از مالیات ارائه شده است که با دقت در آنها می‌توان دریافت که با وجود تعاریف اختلافی ارائه‌شده، تعاریف بیشتر فقها به هم نزدیک و در نهایت گویای یک چیز است. اکنون به برخی از این تعاریف اشاره می‌شود.

غزالی این گونه مالیات را تعریف کرده است: «آنچه که امام آن را به عنوان وظیفه بر ثروتمندان هنگام خالی بودن بیت‌المال وضع می‌کند (غزالی، ۱۳۹۰ ق: ۲۳۶؛ غزالی، ۱۴۱۳ ق: ۱۷۷)».

با دقت در تعریف غزالی در می‌یابیم که ایشان دریافت مالیات از ثروتمندان را منوط به خالی بودن بیت‌المال دانسته است، یعنی مفهوم مخالف این گفته این است که ایشان وضع مالیات بر ثروتمندان را در هنگامی که بیت‌المال خالی نباشد و حکومت اسلامی بتواند با توجه به آنچه در بیت‌المال وجود دارد کشور را اداره کند، جایز نیست.

جوینی در تعریف مالیات می‌گوید: «آنچه که امام بر ثروتمندان به خاطر حاجت و نیاز واجب کرده و از آنان می‌گیرد (جوینی، ۱۴۰۱ ق: ۲۷۴)».

تعریف مذکور نیز مانند تعریف غزالی گرفتن مالیات از ثروتمندان را منوط به حاجت و نیاز حاکم دانسته است. تعاریف دیگری نیز از مجامع فقهی و فقهای معاصر مذاهب اسلامی در مورد مالیات شده است که به دو تعریف از آنان به اختصار پرداخته می‌شود.

«مالیات آن چیزی است که از ثروتمندان گرفته می‌شود (وزاره الأوقاف والشئون الإسلامية للکویت، ۱۴۰۴ ق، ج ۳۸: ۳۷۸)».

«مالیات عبارت است از التزام مالی محض به دور از هرگونه قصد قربت و عبادت (زحیلی، بی تا، ج ۳: ۱۹۷۹)».

در تعریفی که از مالیات توسط فقها ذکر شد، مؤلفه‌ها و مشخصه‌هایی از جمله گرفتن مالیات از ثروتمندان، نیاز و حاجت دولت، التزام مالی و عدم قصد قربت ذکر شد که برخی از آن ویژگی‌های ذکر شده با تعریف مالیات در عصر حاضر همخوانی داشته و برخی نیز مطابقت ندارد. اکنون پس از بررسی و دقت در تعاریف فقهای اسلامی می‌توان در جمع‌بندی کلی مالیات را این گونه تعریف کرد: «آن حقوق مالی که حاکم اسلامی می‌تواند تحت شرایط خاصی آن را وضع کند و مقدار و موارد استفاده و نسبت خاصی برای آنها در اسلام در نظر گرفته نشده است؛ بلکه تابع هزینه‌های ضروری و یا مطابق مصلحتی است که مدنظر حاکم اسلامی است.»

۳. بررسی و تبیین ضرورت وجود مالیات

نظر به اینکه هر دولت و حکومتی، واجبات و مسئولیت‌هایی را عهده‌دار است و برای انجام آن امور، به درآمدها و منابع مالی نیاز دارد، خدمات و سرویس‌هایی که دولت ارائه می‌کند، می‌تواند دو نوع باشد: قسمتی از آن به صورت واضح و مشخص به افراد معین عرضه می‌شود و دولت در برابر آن خدمات، مبالغی با عنوان اجرت و پاداش خدمات دریافت می‌کند، مانند خدمات مربوط به آب، برق، تلفن، گاز و غیره. بخش دیگری از خدمات دولت هست که عموم مردم به صورت نامشخص، نامعین و غیرقابل

محاسبه از آن خدمات استفاده می‌کنند و از آن بهره‌مند می‌شوند، مانند تأمین امنیت شهرها و راه‌ها و مرزها، ایجاد آبادانی مانند احداث راه‌ها، سدها، خیابان‌ها، پارک‌ها و همچنین ایجاد و اداره رسانه‌هایی همچون رادیو، تلویزیون، نظافت شهرها و اماکن عمومی و حفظ بهداشت محیط زیست و غیره. به‌طور معمول دولت‌ها در برابر این خدمات ذکر شده نمی‌توانند مبلغ و اجرت مشخصی از مردم دریافت کنند، زیرا این خدمات به‌گونه‌ای هستند که نمی‌توان میزان استفاده افراد از آنها را دقیقاً مشخص کرد. برای مثال نمی‌توان محاسبه کرد که یک شخص چه مقدار یا معادل چند درصد از هزینه‌ای که صرف تأمین امنیت یک شهر یا مکان خاصی شده، برخوردار بوده یا چقدر از روشنایی معابر عمومی استفاده کرده است. به همین دلیل دولت‌ها برای تأمین این هزینه‌ها و سایر خدمات، به درآمدها و منابع مالی‌ای نیاز دارند که باید از راه دریافت مالیات آن را تأمین کنند.

پس مالیات‌هایی که در شرع برای سروسامان دادن به امور و رفع نیازمندی‌ها قرار داده شده‌اند، برای شرایط عادی است؛ اما هنگامی که شرایط ویژه‌ای پیش آید، کارگزاران جامعه با رعایت عدل و انصاف می‌توانند مالیات‌هایی را بر درآمد مردم قرار دهند و مردم نیز موظف به پرداخت آن هستند (کرباسیون و رستمی، ۱۳۹۴: ۲۵۴).

با نگاهی دقیق می‌توان گفت که این ضرورت به‌صورت ویژه و خاص درباره دولت‌های اسلامی صدق می‌کند، زیرا مسئولیت‌ها و وظایف دولت‌های اسلامی از سایر دولت‌ها بیشتر و بالاتر است، زیرا یک دولت اسلامی نه تنها باید به ایجاد امنیت و حفظ آرامش و پاسداشت مرزهایش اکتفا کند، بلکه وظایف سنگین‌تری مانند توسعه علم و فرهنگ و دین، افزایش عمران، آبادانی، رفاه، ایجاد و برقراری عدالت در همه شئون آن و تأمین معاش اقشار کم‌درآمد جامعه را نیز بر عهده دارد. پس برای انجام این مسئولیت‌ها و وظایف، مالیات‌های مشخصی وضع می‌شود تا دولت با آن هزینه‌ها بتواند از وظایف خطیری که بر عهده‌اش است، برآید.

۴. جواز یا عدم جواز وضع مالیات‌های دولتی

فقه‌های مذاهب اسلامی در اینکه آیا جایز است بر مردم مالیات توسط دولت واجب شود یا خیر؟ با هم اختلاف کرده‌اند و در این باره دو قول وجود دارد.

۱.۴. جواز وضع مالیات

جمهور فقهای مذاهب حنفی (ابن عابدین، ۱۴۱۲ق، ج ۲: ۳۳۶)، مالکی (قرطبی، ۱۳۸۴، ج ۲: ۲۴۲؛ شاطبی، ۱۴۱۲ق، ج ۲: ۶۱۹)، شافعی (غزالی، ۱۴۱۳ق: ۱۷۷؛ خطیب شربینی، ۱۴۱۵ق، ج ۶: ۱۲)، حنبلی (ابن تیمیه حرانی، ۱۴۱۶ق، ج ۳۰: ۳۳۷)، ظاهریه (ظاهری، بی‌تا، ج ۴: ۲۸۱) و امامیه (خمینی، ۱۴۲۳ق:

۵۱؛ منتظری، ۱۴۰۹ق، ج ۴: ۲۹۰) قائل به جواز وضع مالیات توسط دولت هستند. البته فقهای نامدار و معاصری همچون شیخ محمود شلتوت (شلتوت، ۱۴۲۱ق: ۱۲۶) از شیوخ جامعه الأزهر، دکتر یوسف القرضاوی (قرضاوی، ۱۳۹۳: ج ۲: ۹۹۲-۹۸۸)، دکتر وهبه الزحیلی (زحیلی، بی تا، ج ۳: ۱۹۷۹) و دکتر علی القره داغی (قره داغی، ۱۴۲۲ق: ۵۰) نیز قائل به این دیدگاه هستند.

ابن عابدین (متوفای ۱۲۵۲ق) از فقهای حنفی قول مذهب حنفی را در این مورد جواز وضع مالیات توسط دولت می داند و معتقد است دولت در صورت حاجت و ضرورت و نیاز می تواند تحت شرایطی مالیات وضع کند و در ادامه می گوید: «حاکم می تواند برای اصلاح راهها، اجرت نگهبانان، تجهیز سپاهیان و نظامیان، فدیة اسیران جنگی، مالیات وضع کند و اینها همه منوط به این است که بیت المال خالی باشد و دولت نتواند از بیت المال چیزی برای آنها پرداخت کند» (ابن عابدین، ۱۴۱۲ق، ج ۲: ۳۳۶).

قرطبی (متوفای ۶۷۱ق) از فقیهان مالکی در مورد جواز وضع مالیات ادعای اجماع می کند و می گوید: «همه علمای اسلامی بر این اتفاق و اجماع دارند که وقتی بعد از اینکه زکات پرداخت شد اما حاجت و نیازی برای مسلمانان پیش آمد، واجب است که بر مردم [ثروتمند] مالی را وضع کرد» (قرطبی، ۱۳۸۴، ج ۲: ۳۴۲).

شاطبی (متوفای ۷۹۰ق) از دیگر فقهای مالکی اخذ مالیات توسط دولت از ثروتمندان را در شرایطی جایز می داند و قول راجح مذهب مالکی را نیز همین قول، یعنی قول به جواز بیان می دارد و می گوید: «بر امام واجب است که تحت شرایط خاصی مانند افزایش تعداد سربازان برای محافظت از مرزها، حمایت از تمامیت ارضی دولت اسلامی، تأمین معیشت سربازان و نظامیان و خالی بودن بیت المال، بر ثروتمندان مالیات وضع کند» (شاطبی، ۱۴۱۲ق، ج ۲: ۶۱۹).

فقهای شافعی نیز قائل به جواز وضع مالیات بر ثروتمندان، هنگامی که امام و حاکم برای مصالح عمومی نیاز به آن داشته باشد، هستند. غزالی (متوفای ۵۰۵ق) از فقهای نامدار شافعی در این مورد ابراز داشته است: «وقتی دستان از مال تهی شد و مالی برای احتیاجات نظامیان پیدا نشود، آنگاه نظامیان به کارهای دیگری [غیر از شغل خودشان] روی آورده و آنگاه ممکن است دشمن در کشور اسلامی رخنه کند و یا فتنه ای توسط دشمنان به پا شود، لذا جایز است بر ثروتمندان جامعه اسلامی به قدر نیاز سربازان و نظامیان مالیات وضع شود» (غزالی، ۱۴۱۳ق: ۱۷۷).

ابن تیمیه حرانی (متوفای ۷۲۸ق) از فقیهان حنبلی در آثارش گفته است: «امام و حاکم اسلامی می تواند بر مردم به هنگام نیاز به خصوص نیاز نظامی برای جهاد، مالیات وضع کند» (ابن تیمیه حرانی، ۱۴۱۶ق، ج ۳۰: ۳۳۸-۳۳۷).

ابن حزم ظاهری (متوفای ۴۵۶ق) از مؤسسان و پایه گذاران مذهب ظاهریه وضع مالیات را به هنگام مصلحت و ضرورت جامعه واجب می داند و می گوید: «بر همه ثروتمندان یک جامعه است که به فقیران جامعه خود برسند و وظیفه حاکم است تا آن ثروتمندان را برای کمک به نیازهای فقرا اجبار کند و

همچنین برای تأمین غذا، لباس زمستانه و تابستانه، مسکن و تأمین آب در هنگام حاجت و ضرورت واجب است امام از آنان مالیات بگیرد» (ظاهری، بی تا، ج ۴: ۲۸۱).

امام خمینی (ره) از فقهای معاصر امامیه در مورد وضع مالیات توسط حاکم اسلامی چنین نظر داده‌اند: «همان اختیارات و ولایتی را که حضرت رسول و دیگر ائمه، صلوات الله علیهم، در تدارک و بسیج سپاه، تعیین ولات و استانداران، گرفتن مالیات و صرف آن در مصالح مسلمانان داشتند، خداوند همان اختیارات را برای حکومت فعلی قرار داده است» (خمینی، ۱۴۲۳ق: ۵۱).

آیت الله منتظری نجف‌آبادی از فقهای معاصر امامیه در تبیین جواز وضع مالیات توسط دولت معتقد است: «وقتی تحت شرایط خاصی مانند حفظ نظام اسلامی و تأمین منابع مالی برای آن به مال و منابع مالی نیاز پیدا کردیم جایز و بلکه واجب است تا حاکم اسلامی برای رفع حاجت و نیازهای خود با رعایت عدل و انصاف مالیات وضع کند و بر مردم نیز واجب است تا آن را بپردازند» (منتظری، ۱۴۰۹ق، ج ۴: ۲۹۰).

با توجه به آنچه از اقوال فقها گذشت و با تتبع در منابع و مصادر فقه مقارن و مذاهب مختلف اسلامی، به طور کلی می‌توان نظر فقها در مورد جواز وضع مالیات را این گونه خلاصه و دسته‌بندی کرد:

۱. جمهور فقهای مذاهب اسلامی که قائل به جواز وضع مالیات توسط دولت اسلامی‌اند، وضع مالیات را منوط به نیاز، ضرورت، حاجت و خالی بودن بیت‌المال دانسته‌اند که مفهوم مخالف آن این می‌شود که وقتی دولت از راه‌های دیگری حاجت خود را برآورده کرده و دیگر حاجت و نیازی نداشته باشد و بیت‌المال نیز در آن وجوهی و مالی نیز باشد و کفاف مخارج جامعه را بدهد، دیگر دولت نمی‌تواند مالیاتی جدید بر مردم وضع کند؛

۲. با دقت در نظرهای فقهای اسلامی می‌توان گفت که بیشتر آنان وضع مالیات را بر امور نظامی و پاسداشت مرزها بیان کرده‌اند. البته این امری طبیعی است، زیرا در آن زمان مهم‌ترین و اساسی‌ترین نیاز جامعه اسلامی حفظ وحدت و یکپارچگی مقابل دشمنان و حفظ استقلال بود و دولت مانند دولت‌های امروزی نیازهای جدید دیگری نداشت؛

۳. بیشتر فقها، مؤدیان مالیاتی را ثروتمندان جامعه معرفی کرده و همه روی این کلیدواژه تأکید داشته‌اند. طبیعی است که بنابر نصوص قرآن و روایات نبوی، زکات، خمس خراج و دیگر مالیات‌های ثابت اسلامی از ثروتمندان اخذ می‌شود و این مالیات جدید و متغیر نیز همانند دیگر مالیات‌های اسلامی از ثروتمندان برای کمک به نیازمندان و رفع حاجات دولت‌ها اخذ می‌شود؛

۴. برخی فقها بر کلیدواژه «مصلح عمومی» برای صرف این گونه مالیات‌ها تأکید داشته‌اند. طبیعی است مال‌هایی که در بیت‌المال است، صرف هزینه‌ها و مصالح عمومی مانند راه‌ها، مرزها و غیره شود نه صرف مصالح خصوصی افراد؛

۵. برخی فقها نیز به درستی و به طور آشکار، وضع چنین مالیات‌هایی را منوط به عدل و انصاف کرده و از دولت‌ها خواهان گرفتن مالیات به شیوه صحیح و طبق موازین دینی هستند و معتقدند که نباید به ثروتمندان و مؤدیان مالیاتی چنان فشار آورد که دیگر نتوانند به اشتغال و درآمدزایی ادامه دهند یا دیگر برای آن انگیزه‌ای نداشته باشند.

۱.۱.۴. دلایل قائلین به جواز وضع مالیات

۱.۱.۴.۱. قرآن

الف) «لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ» (بقره: ۱۷۷).

قائلان در چگونگی استدلال به آیه کریمه مذکور در مورد جواز وضع مالیات معتقدند که خداوند در آیه علاوه بر «آتَى الزَّكَاةَ» که به پرداخت زکات اشاره دارد، به «آتَى الْمَالَ» که به پرداخت مال به خویشاوندان، یتیمان و بینوایان و در راه ماندگان و گدایان و آزاد کردن بردگان اشاره دارد نیز دستور داده است و مراد از پرداخت مال چیزی جدا از زکات است، زیرا در مال چیزی به غیر از زکات نیز هست که ممکن است به مالیات اشاره داشته باشد.

فخر رازی (متوفای ۶۰۶ق) از مفسران بزرگ اسلام در این مورد می‌گوید: «در مورد «آتَى الْمَالَ» بین علما و مفسران اختلاف است. برخی گفته‌اند که منظور زکات است که این قولی ضعیف است، زیرا خداوند در کنار سفارش به نماز به زکات نیز اشاره کرده است: «آتَى الزَّكَاةَ». پس ثابت می‌شود که مراد از آن چیزی غیر از زکات است که واجب است» (فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۵: ۲۱۶).

قرطبی (متوفای ۷۱ق) از دیگر مفسران ذیل این آیه چنین گفته است: «مراد از «آتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ» این است که در مال حقی غیر از زکات نیز هست، برخی نیز گفته‌اند منظور همان زکات مفروضه است که این قول ضعیفی است، زیرا خداوند زکات را به همراه نماز ذکر کرده است و این خود دلیل بر آن است که

۱. «نیکوکاری آن نیست که روی خود را به سوی مشرق و [یا] مغرب بگردانید، بلکه نیکی آن است که کسی به خدا و روز بازپسین و فرشتگان و کتاب [آسمانی] و پیامبران ایمان آورد، و مال [خود] را با وجود دوست داشتنش، به خویشاوندان و یتیمان و بینوایان و در راه ماندگان و گدایان و در [راه آزاد کردن] بندگان بدهد، و نماز را برپای دارد، و زکات را بدهد، و آنان که چون عهد بندند، به عهد خود وفاداراند؛ و در سختی و زیان، و به هنگام جنگ شکیبایانند؛ آنانند کسانی که راست گفته‌اند، و آنان همان پرهیزگارانند.»

منظور از آتی‌المال چیزی غیر از زکات است، چه آنکه اگر این چنین نباشد و منظور زکات باشد مطلب تکرار شده است، در حالی که نیاز به تکرار نیست و مسلمانان همه متفق‌اند بر اینکه اگر بعد از پرداخت زکات نیز حاجتی برای مسلمانان پیش آمد واجب است که مالی را بپردازند» (قرطبی، ۱۳۸۴، ج ۲: ۲۴۱).

مراغی (متوفای ۱۳۷۱ق) در تفسیر این آیه چنین گفته است: «منظور از آتی‌المال بذلی واجب بر مسلمانان است که مقید به زمان و نصاب خاصی نیست؛ بلکه به حال دهنده و گیرنده آن بستگی دارد» (مراغی، ۱۳۶۵، ج ۲: ۵۷).

با دقت در آرای مفسران در خصوص آیه مذکور مشخص می‌شود که در اموال به‌جز زکات، حقی دیگر نیز وجود دارد که با توجه به آن قائلان به جواز معتقدند ولی امر مسلمین، امام و حاکم می‌تواند در صورت کافی نبودن اموال زکات، برای نیازهای فقرا و مصالح عمومی جامعه، چیزی به‌عنوان مالیات وضع کند. ممکن است برخی این اشکال را بگیرند که «إیتاء المال» حقی بوده است که قبل از فرض شدن زکات واجب بوده است که وقتی زکات فرض شد، دیگر این حق نسخ شد. در جواب به این اشکال می‌توان گفت که چگونه ممکن است که خداوند در یک آیه در جزء اول آن ایتاء المال را واجب کند، بعد در همان آیه در جزء آخر آن را به‌وسیله «وَأْتَى الزَّكَاةَ» نسخ کند. این چیزی غیر معقول است که در یک آیه اول یک چیز واجب شمرده شود و بلافاصله به‌وسیله چیز دیگر نسخ شود.

(ب) «وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ» (بقره: ۲۱۹).

در اینکه معنای عفو چه است، بین مفسران اختلافاتی دیده می‌شود؛ برخی آن را چیزی دانسته‌اند که بعد از پرداخت زکات از خرج و مخارج زندگی اضافه می‌آید مانند کمک‌های داوطلبانه به افراد نیازمند یا برای مصالح عمومی جامعه (مراغی، ۱۳۶۵، ج ۲: ۱۴۵).

آیت‌الله مکارم شیرازی در اینکه منظور از واژه عفو چیست این‌گونه آورده است: «آنجا که این معنی، بسیار گسترده است، بر مصادیق گوناگونی اطلاق شده، از جمله بخشش و آمرزش، از بین بردن اثر، حد وسط و میانه هر چیز، و مقدار اضافی چیزی، و بهترین قسمت مال، ظاهراً دو معنی اول متناسب با مفهوم آیه نیست و به‌نظر می‌رسد، مراد یکی از سه معنی اخیر باشد، یعنی در انفاق حد وسط را رعایت کنید و یا مقدار اضافی از نیازمندی‌های خود را انفاق نمایید و یا به‌هنگام انفاق به سراغ قسمت‌های بی‌ارزش مال نروید، از بهترین قسمت‌ها که بر گرفتن آن برای خودتان به خاطر مرغوبیت سهل و آسان است در راه خدا نیز از همان انفاق کنید. در روایات اسلامی نیز، آیه فوق به همین معنی تفسیر شده است» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ج ۲: ۱۲۰).

حال اینکه آیا این انفاق و بخشش که از واژه عفو مستفاد شده است، واجب است یا مستحب، مشخص نیست، اما قائلان به جواز وضع مالیات توسط دولت به این آیه استدلال کرده و معتقدند منظور

۱. «و از تو می‌پرسند: چه چیزی انفاق کنند؟ بگو: مازاد [بر نیازمندی خود] را.»

از عفو همان چیزی است که در مال زیاده است و دولت به عنوان مالیات می تواند آن را از مردم بگیرد و در راه های مورد نیازش خرج کند.

ج) «فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ» (ذاریات: ۱۹).

برخی مفسران منظور از حق در آیه را همان زکات دانسته اند (طبری، ۱۴۱۲ق، ج ۲۶: ۱۲۴). برخی آن را صدقه ها و انفاق های داوطلبانه دانسته اند (مراغی، ۱۳۶۵، ج ۲۶: ۱۷۹)؛ برخی هم آن را حقی واجب و نوعی دین دانسته اند (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۹: ۲۳۴). قائلان به جواز وضع مالیات به این آیه برای اثبات جواز مالیات استناد کرده و منظور از حق در آیه را همان چیزی می دانند که به غیر از زکات از مال اضافه می آید که باید به عنوان مالیات به دولت پرداخت شود. به نظر می رسد با توجه به ظاهر آیه و معنای واژه حق، بتوان از آن نوعی وجوب را دریافت کرد و گفت از آنجا که وجوب زکات و حکم آن در مدینه نازل شده و آیه مذکور و همه آیات این سوره مکی اند، می توان گفت که منظور از حق معلوم چیزی غیر از زکات واجب است و می توان آن را نوعی مالیات و پرداختی واجب غیر از مالیات های مقرر شرعی دانست که فرد موظف آن را تحت شرایطی و در زمان خاصی که حاکم شرع تشخیص داد، می پردازد.

د) «خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ» (اعراف: ۱۹۹).

در اینکه معنای عفو چیست، بین مفسران و همچنین فقها اختلاف وجود دارد. برخی اعتقاد دارند که خداوند به پیامبر (ص) دستور داده است تا مال زیادی و اضافی مردم را از آنان بگیرد که البته بعدها با آیه زکات منسوخ می شود (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۴: ۷۸۷). برخی هم معتقدند این آیه ربطی به بحث های مالی ندارد. آنان معتقدند عفو گاهی به معنی مقدار اضافی چیزی آمده است، و گاهی به معنی حد وسط و میانه، و گاه به معنی قبول عذر خطاکار و بخشیدن او، و گاه به معنی آسان گرفتن کارها. قرائن آیات نشان می دهد که آیه مذکور با مسائل مالی و گرفتن مقدار اضافی از اموال مردم که بعضی مفسران گفته اند ارتباط ندارد، بلکه مفهوم مناسب، همان آسان گرفتن و گذشت و انتخاب حد وسط و میانه است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ج ۲: ۱۲۰). اما برخی فقها آن را چیزی می دانند که اضافه بر نفقه باشد (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۱۵: ۲۲۸) [یعنی از مخارج زندگی زیاده بیاید]. بدین سبب قائلان به جواز با استناد به آیه کریمه مذکور معتقدند که منظور از عفو همان زیاده مال و مال اضافی است که از مخارج اضافه می آید و دولت می تواند آن را به عنوان مالیات بگیرد.

به نظر می رسد با توجه به معنای واژه خذ العفو بتوان آن را نوعی مال و نفقه اضافه دانست که خداوند آن را واجب گردانده است. البته همان طور که برخی گفته اند، این آیه به وسیله آیات زکات نسخ شده و

۱. «و در اموالشان برای سائل و محروم حقی [معین] بود.»

۲. «عفو را بگیر، و به [کار] پسندیده فرمان ده، و از نادانان رخ برتاب.»

کاربردی ندارد و نمی‌توان بدان استدلال کرد، اما برخی فقها معتقدند که نسخ وجوب منافی بقای اقصاء و رجحان نبوده و می‌تواند به وسیله حکم حاکم شرعی واجب بگردد (منتظری، ۱۴۰۹ق، ج ۴: ۲۹۳). پس با توجه به آیات مذکور و آنچه مفسران و برخی فقها بیان داشته‌اند، می‌توان گفت که حاکم اسلامی می‌تواند بر مردم مالیات وضع کرده و از آنان مالیات اخذ کند.

۲.۱.۱.۴. روایات

الف) روایت فاطمه بنت قیس: «سَأَلْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنِ الزَّكَاةِ؟ فَقَالَ: إِنَّ فِي الْمَالِ لَحَقًّا سِوَى الزَّكَاةِ، ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ الَّتِي فِي الْبَقَرَةِ: لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ...» (ترمذی، ۱۳۹۵، ج ۳: ۳۹). قائلان به جواز معتقدند که پیامبر (ص) در روایت مذکور در مال به غیر از زکات حق دیگری نیز قائل شده‌اند که آن همان مالیاتی است که برخی مواقع حاکم و دولت آن را وضع می‌کند، پس حاکم می‌تواند مالیات وضع کند و بر مردم واجب است که آن را بپردازند.

بر فرض اینکه این گفته را از قائلان به جواز وضع مالیات بپذیریم، اما به دلیل اینکه روایت مذکور نزد محدثان روایتی ضعیف به‌شمار رفته است، دیگر نمی‌توان به آن استدلال کرد.

محدثان، روایت حدیث مذکور را افرادی غیر قابل اعتماد، قلیل الحافظه و مجهول دانسته‌اند و روایت مذکور را براساس آنچه ذکر کرده‌اند، روایتی ضعیف دانسته‌اند. برای مثال «أبو حمزة میمون» فردی ضعیف شناخته شده است. فردی به نام «شریک» که اسم اصلی او «ابن عبدالله القاضی» است، فردی معرفی شده است که حافظه بسیار ضعیفی داشته و فردی به نام «سويد» فردی مجهول معرفی شده است (اللبانی، ۱۴۱۱ق: ۷۵؛ البانی، ۱۴۱۲ق، ج ۹: ۳۷۰). البته می‌توان گفت که آیات قرآن به‌ویژه آیه مذکور در روایت، ضعف روایت را جبران می‌کند و می‌توان از آن به‌عنوان جابر ضعف سند و مؤیدی برای آن استفاده کرد.

ب) روایت ابوسعید خدری: «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ، قَالَ: بَيْنَمَا نَحْنُ فِي سَفَرٍ مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذْ جَاءَ رَجُلٌ عَلَى رَاحِلِهِ لَهُ، قَالَ: فَجَعَلَ يَصْرِفُ بَصْرَهُ يَمِينًا وَشِمَالًا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: مَنْ كَانَ مَعَهُ فَضْلٌ ظَهْرٍ، فَلْيَعُدْ بِهِ عَلَى مَنْ لَا ظَهْرَ لَهُ، وَمَنْ كَانَ لَهُ فَضْلٌ مِنْ زَادٍ، فَلْيَعُدْ بِهِ عَلَى مَنْ لَا زَادَ لَهُ». قَالَ: فَذَكَرَ مِنْ أَصْنَافِ الْمَالِ مَا ذَكَرَ حَتَّى رَأَيْنَا أَنَّهُ لَا حَقَّ لِأَحَدٍ مِنَّا فِي فَضْلٍ^۲» (نیشابوری، بی‌تا، ج ۳: ۱۳۵۴).

۱. از فاطمه بنت قیس روایت است که ایشان از پیامبر (ص) در مورد زکات پرسیدند. پس پیامبر (ص) فرمودند: همانا در مال به جز

زکات حق دیگری نیز هست. آنگاه این آیه از سوره بقره را تلاوت فرمودند: نیکوکاری آن نیست که روی خود را به‌سوی... .

۲. ناز ابوسعید خدری رضی‌الله‌عنه روایت شده است که گفت: در سفری با پیامبر صلی‌الله‌علیه و سلم همراه بودیم؛ در این میان، مردی که بر شترش سوار بود، آمد و به چپ و راست نگاه می‌کرد. پیامبر صلی‌الله‌علیه و سلم از نگاهش دریافت

قائلان به جواز معتقدند از روایت فوق فهمیده می‌شود که در مال ثروتمندان مسلمانان، حقی به جز زکات برای فقراى مسلمان وجود دارد و اگر فقرا بدان نیازمند بودند، باید ثروتمندان آن حق را به‌جا بیاورند که می‌توان یکی از مصادیق این حق را پرداخت مالیات دانست.

ج) روایت حضرت علی (ع): «عَنْ عَلِيٍّ (كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ) قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: إِنَّ اللَّهَ فَرَضَ عَلَى اغْنِيَاءِ الْمُسْلِمِينَ فِي أَمْوَالِهِمُ الْقَدْرَ الَّذِي يَسَعُ فَقَرَاءَتَهُمْ... أَلَا إِنَّ اللَّهَ يَحَاسِبُهُمْ حِسَابًا شَدِيدًا وَيُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا» (طبرانی، بی‌تا، ج ۴: ۴۸).

قائلان به جواز معتقدند با توجه به آنچه در روایت مذکور آمده است، می‌توان گفت که خداوند بر اغنیا و ثروتمندان نسبت به فقرا حقوق مالی‌ای را واجب کرده است که هنگامی که زکات، کفاف آنها را نداد، آن را بپردازند.

با اندکی دقت در روایت و شروح محدثان و با نگاه به برخی نظرهای مفسران در این روایت منظور و مقصود از مال واجب همان زکات است و خروج از معنای زکات نیازمند استثنا و دلایل دیگری است.

د) روایت امام صادق (ع): «سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى الَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ قَالَ هُوَ صِلَةُ الْإِمَامِ فِي كُلِّ سَنَةٍ مِمَّا قَلَّ أَوْ كَثُرَ ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع وَ مَا أُرِيدُ بِذَلِكَ إِلَّا تَزْكِيَتَكُمْ» (مجلسی، ۱۴۱۰، ج ۹۳: ۲۱۶).

قائلان به جواز معتقدند که بی‌گمان هدف از برقراری پیوند مالی با امام برآوردن هزینه زندگی شخصی او نیست؛ بلکه مراد فراهم آوردن هزینه‌هایی است که برای انجام مسئولیت‌های اجتماعی و اداره جامعه به آنها نیاز دارد و مالیات یکی از آن هزینه‌هاست.

۴.۱.۱.۴. عقل

از مقدمات و مبادی تکافل و تعاون اجتماعی، باهم بودن، باهم همکاری کردن، همفکر بودن و در یک کلام، اجتماعی زندگی کردن است و در واقع در یک اجتماع اگر افراد آن جامعه بخواهند فردی زندگی

که محتاج است و فرمود: هر کس سواری اضافه‌ای دارد، آن را به کسی بدهد که مرکبی ندارد؛ و هر کس، آذوقه (توشه) اضافی دارد، آن را به کسی بدهد که بی‌توشه است و انواع مال‌ها را ذکر کرد؛ در نتیجه این‌گونه برداشت کردیم که هیچ‌یک از ما حقی در اموال ما زاد بر نیازش ندارد».

۱. از حضرت علی (ع) روایت است که پیامبر (ص) فرمودند: خداوند، در مال مسلمانان ثروتمند، به مقداری مال واجب کرده که کفاف فقرا را بدهد، آگاه باش! اگر به وظیفه‌ی خود عمل نکنند، همانا خداوند از آنان حسابرسی شدید می‌کند.

۲. از امام صادق (ع) درباره آیه شریفه «الَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ» سؤال شد، حضرت پاسخ فرمود: منظور آیه برقراری پیوند مالی است با امام و رهبر جامعه در هر سال چه اندک و چه بسیار. سپس فرمود: منظور من با این کار فقط این است که شما را پاکیزه کنم.

کنند، دیگر آن اجتماع روی خیر و پیشرفت را نخواهد دید و چه بسا از هم بپاشد و از بین برود و به قول پیامبر (ص): «مَثَلُ الْمُؤْمِنِينَ فِي تَوَادُّهِمْ، وَتَرَاحُمِهِمْ، وَتَعَاطُفِهِمْ مَثَلُ الْجَسَدِ إِذَا اشْتَكَى مِنْهُ عُضْوٌ تَدَاعَى لَهُ سَائِرُ الْجَسَدِ بِالسَّهَرِ وَالْحُمَّى»^۱ (نیشابوری، بی تا، ج ۴: ۱۹۹۹). که این آیه از قرآن مؤید و دلیلی روشن بر این گفته است: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ»^۲ (حجرات: ۱۰). پس با توجه به آنچه گذشت و آنچه قرآن و روایات نبوی در مورد تعامل و تکافل اجتماعی و همکاری افراد در یک جامعه با هم و با دولت و حاکم بیان کرده‌اند، می‌توان گفت که عقل حکم می‌کند که در مواقعی که حاکم مصلحت بداند، افراد باید برای کمک به قشر ضعیف جامعه و همچنین مصالح عمومی مورد نیاز جامعه مالیات پرداخت کنند.

۴.۱.۱.۴. مصلحت و ضرورت جامعه و استفاده از حق ولایت امر

یکی از دلایل مهمی که می‌توان برای مشروعیت وضع مالیات بر مردم توسط دولت بدان استناد کرد، مصالح و ضرورت‌های جامعه است که هر گاه چنین نیازهایی پیش آمد، حاکم می‌تواند با استفاده از حق ولایتی که دارد، از مردم مالیات بگیرد. ولی امر جامعه اسلامی برای اداره جامعه خود این حق را دارد تا در صورت نیاز، مالیات وضع کند؛ زیرا در برخی مواقع اداره جامعه بدون وضع این گونه مالیات‌ها غیرممکن است و امام حق دارد، هر آنچه برای اسلام و مسلمین مصلحت می‌داند، بدان دستور دهد؛ از جمله این حق را دارد که بخشی از اموال مردم را تحت عنوان مالیات بگیرد. امام خمینی (ره) در این مورد فرموده‌اند: «برای فقیه عادل همه آن شئونی است که برای رسول اکرم (ص) و ائمه (ع) از امور راجع به حکومت و سیاست است و فرق میان آنها معقول نیست؛ زیرا والی - هر که باشد - مجری احکام شریعت و برپادارنده حدود الهی و گیرنده خراج و سایر مالیات‌ها و تصرف کننده در آنها، بنابر مصلحت مسلمین است» (خمینی، ۱۳۶۸، ج ۲: ۴۶۸).

همچنین گفته شده است که حق تقنین مالیات از وظایف ولی فقیه و ولی امر مسلمین است و از آن وظایف به‌نحو اصطیادی به حاجه البلاد و مصالح العباد تعبیر می‌شود (ر.ک: حسینی النجومی، ۱۳۶۴: ۱۲۶-۱۱۸). پس حاکم اسلامی و دولت‌های اسلامی می‌توانند در شرایط خاص مالیات وضع کنند و این را برخی قواعد فقهی مانند قاعده «لا ضرر ولا ضرار» آن را تأیید می‌کند.

۱. مثل مؤمنان در دوستی و تراحم و تعاطف، مثل جسد است؛ زمانی که عضوی از این جسد به درد آید، سایر اعضای بدن با تب کردن و بیداری، آن را همراهی خواهند کرد.
۲. مؤمنان برادر یکدیگرند.

۴.۱.۱.۵. استفاده از وجوب کفائی

در برخی مواقع ممکن است در جامعه اسلامی نیازهای مالی و هزینه‌هایی پیش بیاید که مواردی مانند زکات و خمس نتوانند آن هزینه‌ها را تأمین کنند. در این حالت همه مردم وظیفه دارند که در حد وسعتشان در تأمین آن هزینه‌ها شرکت کنند؛ یعنی واجب کفایی است که در صورت مصلحت و ضرورت مانند وقوع بلایایی مانند توفان، سیل، زلزله و نیاز برای تأمین منابع مالی جنگ، هر مسلمانی به قدر توان خود اقدام کند.

آیت‌الله شهید بهشتی در سمینار وزارت اقتصاد و دارایی در یک سخنرانی یکی از مبانی و ادله گرفتن مالیات از مردم را «وجوب کفایی» می‌داند (مصباحی مقدم، ۱۳۹۷: ۲۹۸). البته ممکن است گفته شود حال اگر کسی پیشقدم نشد و این واجب کفایی را هیچ‌کس انجام نداد، تکلیف چیست؟ در جواب می‌توان گفت که مقتضای اصول فقه این است که در ولایت امر مسلمانان اگر، زمامدار و حاکم و ولی امر مسلمین، کاری را واجب دانست و مردم با میل خود آن را انجام ندادند، می‌تواند آنها را به انجام آن واجب اجبار کند. پس در صورتی که اقدام داوطلبانه برای تأمین منابع هزینه‌های کشور کافی نباشد، ولی امر می‌تواند مالیات را تحت شرایطی بگیرد، زیرا وی مسئول اداره جامعه است و لازمه اداره جامعه تأمین بودجه است، پس دولت اسلامی باید پشتوانه مالی داشته باشد تا بتواند جامعه را اداره کند.

۴.۲. عدم جواز وضع مالیات

برخی فقها، که بیشتر از فقهای معاصر مذاهب اسلامی‌اند، قائل به عدم جواز وضع مالیات جدید یا همان مالیات حکومتی‌اند و معتقدند در دین اسلام، زکات، خمس و دیگر مالیات‌های مشروع مشخص و تبیین شده است و هیچ‌کس بعد از آن تحت هیچ شرایطی نمی‌تواند از مردم چیزی به‌عنوان مالیات جدید یا متغیر بگیرد.

ضحاک بن مزاحم (ابن مزاحم، ۱۴۱۹ق، ج ۱: ۱۶۹) از تابعان (متوفای ۱۰۵ق) و برخی فقهای معاصر مانند عبدالرحمن العاصمی (عاصمی، ۱۳۹۷، ج ۳: ۳۴۲) از فقهای حنبلی (متوفای ۱۳۹۲ق) و آیت‌الله آذری قمی (آذری قمی، ۱۳۶۴: ۶۷-۵۰) از فقهای امامیه (متوفای ۱۳۷۷ش) قائل به این دیدگاه هستند.

۴.۲.۱. دلایل قائلان به عدم جواز وضع مالیات**۴.۲.۱.۱. روایات**

الف) روایت ابی هریره: «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ: أَنَّ أَعْرَابِيًّا أَتَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَ: ذَلَّنِي عَلَى عَمَلٍ إِذَا عَمِلْتَهُ دَخَلْتُ الْجَنَّةَ، قَالَ: تَعْبُدُ اللَّهَ لَا تُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا، وَتَقِيمُ الصَّلَاةَ الْمَكْتُوبَةَ، وَتُؤَدِّي الزَّكَاةَ الْمَفْرُوضَةَ، وَتَصُومُ رَمَضَانَ قَالَ: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا أَزِيدُ عَلَى هَذَا، فَلَمَّا وُلِّي، قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ، فَلْيَنْظُرْ إِلَيَّ هَذَا» (بخاری، ۱۴۲۲ق، ج ۲: ۱۰۵).

۱. از ابوهریره روایت شده است: «یک صحرائشین نزد پیامبر صلی‌الله‌علیه و سلم آمد و گفت: مرا به عملی راهنمایی کن که اگر آن

قائلان به عدم جواز معتقدند که پیامبر (ص) در روایت مذکور تنها واجب مالی را زکات معرفی کرده و غیر از زکات هیچ چیز واجبی برای پرداخت بیان نشده است و بر همین اساس دولت و حاکم حق ندارد که واجب مالی دیگری را بر مردم وضع کند.

در جواب می‌توان گفت که در روایت بسیاری از حقوق واجب نیز بیان نشده است؛ پس عدم بیان آنها دلیل بر عدم وجوب نیست. برای مثال در روایت خمس، خراج، جزیه و دیگر واجب‌های مالی بیان نشده است، پس عدم بیان آنها دلیل بر عدم وجود و وجوب آنها نیست.

ب) روایت ابی هریره: «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: إِذَا أَدَّيْتَ زَكَاةَ مَالِكَ فَقَدْ قَضَيْتَ مَا عَلَيْكَ»^۱ (ترمذی، ۱۳۹۵، ج ۳: ۴).

قائلان به عدم جواز معتقدند که با توجه به روایت یادشده، هر کس که زکات مالش را پرداخت، دیگری حقی مالی دیگری بر او نیست و هیچ کس حق ندارد به‌جز زکات که مقرر شرعی است، حقوق مالی دیگری مانند مالیات بر مردم وضع کند.

اولاً روایت مذکور روایتی ضعیف شناخته شده است (البانی، ۱۴۱۱ق: ۶۷) و به روایت ضعیف نمی‌توان استناد کرد؛ ثانیاً بر فرض اینکه روایت را صحیح بدانیم نیز می‌توان گفت که هرچند پیامبر (ص) پرداخت زکات را موجب برائت و ساقط شدن واجب مالی برشمرده است، اما می‌توان گفت که این را در حالت کلی و عادی بیان فرموده‌اند، این در حالی است که اگر حاجتی برای دولت اسلامی پیش آید و بیت‌المال نتواند آن را تأمین کند، می‌توان برای جبران آن هزینه‌ها، مالیات وضع کرد و قاعده فقهی «الضرورات تبیح المحظورات» نیز آن را تأیید می‌کند.

ج) روایت فاطمه بنت قیس: «عَنْ فَاطِمَةَ بِنْتِ قَيْسٍ، أَنَّهَا سَمِعَتْهُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: لَيْسَ فِي الْمَالِ حَقُّ سِوَى الزَّكَاةِ»^۲ (ابن ماجه قزوینی، بی‌تا، ج ۱: ۵۷۰).

قائلان به عدم جواز معتقدند که پیامبر (ص) در این روایت فقط تنها واجب مالی را زکات دانسته و دیگر هیچ واجب مالی از جمله مالیات بر عهده کسی نیست.

روایت مذکور روایتی ضعیف است و در سند آن کسانی مانند «سويد بن عبد الله» وجود دارد که شخصیتی مجهول است (البانی، ۱۴۱۲ق، ج ۹: ۳۷۱). پس به روایت ضعیف نمی‌توان استدلال کرد. همچنین حتی اگر روایت را صحیح بدانیم، برخی اشکالاتی که به دو روایت بالا گرفته شد نیز به این

را انجام دهم، وارد بهشت شوم؛ فرمود: الله را عبادت کن و هیچ چیز و هیچ کس را شریکش مساز و نماز را برپا دار و زکات فرض را بده و ماه رمضان را روزه بگیر. بادیه‌نشین گفت: سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، بر این نمی‌افزایم. و چون بازگشت، رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: هر کس دوست دارد به مردی بهشتی بنگرد، به این شخص نگاه کند.»

۱. از ابوهریره روایت شده است پیامبر (ص) فرمودند: اگر زکات مالت را پرداختی بر آنچه که بر عهده داشته‌ای عمل کرده‌ای.

۲. از فاطمه بنت قیس روایت است که از پیامبر (ص) شنید که می‌فرمایند: در مال به‌جز زکات هیچ حق دیگری وجود ندارد.

روایت وارد است که با وجود آن دیگر نمی‌توان این روایت را حجت دانست.

(د) روایت عقبه بن عامر: «عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ صَاحِبُ مَكْسٍ^۱» (سجستانی، بی‌تا، ج ۳: ۱۳۲).

قاتلان به عدم جواز معتقدند پیامبر (ص) در این روایت گرفتن مالیات نامشروع و به ناحق را مذمت کرده و او را اهل بهشت ندانسته و وی را اهل جهنم و گناهکار دانسته است، بدین ترتیب گرفتن هرگونه مالی از مردم به غیر از مالیات‌های مقرر شرعی و ثابت، نامشروع است و نمی‌توان از مردم مالیات جدید گرفت.

در جواب می‌توان گفت که اولاً روایت مذکور روایتی ضعیف است، زیرا سند آن دارای ضعف بوده و برخی از روایات آن مانند «ابن إسحاق» شخصی مدلس بوده است (البانی، ۱۴۲۳ق، ج ۲: ۴۱۳) که دیگر نمی‌توان به آن استناد کرد؛ ثانیاً اگر ضعف روایت را هم نادیده بگیریم، باز هم روایت بر عدم جواز وضع مالیات دلالت نمی‌کند، زیرا در روایت «صاحب مکس» سرزنش شده است، یعنی کسانی که به ناحق و از روی ظلم از مردم مالیات و برخی مال‌ها را می‌گیرند، درحالی‌که دولت‌ها براساس اصول و ضوابطی و تحت قوانین خاصی بدون هرگونه ظلم و با نهایت عدل و انصاف آن را از برخی مردم دریافت می‌کنند که دیگر نمی‌توان بر آن احکام «صاحب مکس» را بار کرد.

۴.۲.۱.۲. اصل عدم

قاتلان به عدم جواز معتقدند که اصل عدم جواز وضع مالیات است و در قرآن کریم آمده است که پیامبران در برابر تبلیغ رسالت خود از مردم اجرت و مالی مطالبه نمی‌کرده‌اند و این آیه از قرآن نیز مؤید همین است: «وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ^۲» (شعراء: ۱۰۹).

در پاسخ می‌توان گفت که وضع مالیات برای اداره جامعه و مصالح عمومی آن است و مطالبه نکردن مزد و مال برای انجام رسالت منافاتی با وضع مالیات برای اداره جامعه ندارد.

آنان همچنین می‌گویند که این مطلب (اصل عدم) یک اصل کلی است و خروج از آن نیازمند دلیل قوی و محکم است. آیت‌الله آذری قمی بر همین اساس حق مالی واجب را تنها در زکات و خمس می‌داند، زیرا برای این دو، آیات و روایات مستفیضه وجود دارد که آن را از اصل کلی خارج و استثنا می‌کند و گرفتن مالیات را حرام می‌داند (آذری قمی، ۱۳۶۴: ۵۴).

در جواب می‌توان گفت که برای وضع مالیات توسط دولت نیز برای خروج، دلیل قوی و محکم هست و آن همان ضرورت، نیاز و مصلحت یک جامعه است که برخی قواعد فقهی نیز آن را تأیید می‌کنند.

امام خمینی (ره) نیز در جواب آذری قمی گفته‌اند: «آقا می‌نویسد مالیات نباید داد. آخر شما ببینید

۱. از عقبه بن عامر روایت است که گفت از پیامبر (ص) شنیدم که فرمودند: جمع‌کننده مالیات نامشروع به بهشت وارد نمی‌شود.

۲. من برای این دعوت، هیچ مزدی از شما نمی‌طلبم؛ اجر من تنها بر پروردگار عالمیان است.

بی‌اطلاعی چقدر! آقا، ما امروز روزی نمی‌دانم چند صد میلیون ما الآن خرج این جنگمان است. روزی چند صد میلیون خرج جنگ را با سهم امام می‌شود درستش کرد حالا؟ حالا ما می‌توانیم مردم را همه را بنشانیم اینجا و به زور سهم امام بگیریم؟ سهم امام حالا به اندازه‌های است که همین حوزه‌ها را بگردانیم، بیشتر از این هم نیست، یک کمی اگر بیشتر باشد می‌دهند به دولت. یک دفعه آدم بگوید که نخیر، ما می‌گوییم که دولت مالیات نگیرد، سهم امام بگیرد. چه جور؟ از کجا بیاوریم سهم امام این قدر؟ ما از کجا سهم امام و سهم سادات پیدا کنیم که دولت را اداره بکنیم، مملکت را اداره بکنیم» (خمینی، ۱۳۸۹، ج ۱۸: ۲۵۵).

از سخنان امام خمینی (ره) پیداست که همان‌طور که ذکر شد و نظرهای فقها تبیین شد، ایشان هم پرداخت مالیات را در زمانی که حکومت اسلامی به آن احتیاج دارد و برای اداره امور جامعه و مصالح آن بدان احتیاج داشته باشد، واجب می‌دانند.

۳.۴. بیان قول مختار

با توجه به آنچه قائلان به جواز و عدم جواز وضع مالیات بیان کرده‌اند و آنچه از ادله برداشت می‌شود، می‌توان گفت که قول به جواز وضع مالیات از وجاهت بیشتری برخوردار است و می‌توان وضع مالیات را مشروع دانست؛ اما با توجه به اینکه بیشتر فقهای که قائل به جواز وضع مالیات هستند، آن را منوط به ضرورت دانسته و برقراری مالیات را آخرین تیر ترکش در نظام مالی اسلامی دانسته‌اند و با توجه به اینکه در سیره ائمه معصومین نیز چنین جوازی را می‌توان برداشت کرد، مانند وضع زکات جدید (مالیات) به وسیله حضرت علی (ع) بر دو نوع اسب، می‌توان گفت که وضع مالیات به عنوان یک حکم ثانویه و در شرایطی مانند مصلحت و ضرورت جامعه دارای جواز است و با توجه به همین شرایط می‌توان به آن مشروعیت بخشید.

نتیجه‌گیری

با توجه به وظایف گسترده و فراوان دولت اسلامی در عصر حاضر و نظر به اینکه زکات و خمس دیگر برای اداره امور عمومی جامعه و مصالح آن کفایت نمی‌کند و همچنین اینکه درآمد و سود حاصل از زکات نقدین و انعام ثلاثه دیگر در عصر حاضر موضوعیت ندارد و خراج از زمین‌ها و جزیه نیز درآمد قابل اتکایی برای دولت اسلامی نیست و در برخی موارد کم‌رنگ شده و در برخی موارد موضوعیت خود را از دست داده است، دولت ناچار به ضرورتی به نام اخذ مالیات حکومتی است.

مبنای این مشروعیت اخذ مالیات توسط دولت و حکومت اسلامی، بنابر نظر بیشتر فقها و رأی مشهور فقهای مختلف مذاهب اسلامی به قرار ذیل است:

۱. مالیات‌های مقرر و مقدر شرعی (مانند خمس و زکات) برای رفع نیازهای عمومی در شرایط

- عادی است. در شرایط خاص و ضرورت، حاکم و دولت اسلامی می‌تواند اجازه بهره‌وری و بهره‌برداری از مرافق عمومی را به پرداخت مالیات منوط و مشروط کند.
۲. مقتضای ولایت بر مردم، مسئولیت اداره امور عمومی جامعه اسلامی است و لازمه آن به‌عنوان مقدمه واجب، گرفتن مالیات از مردم است.
۳. تأمین هزینه‌های عمومی و به‌خصوص ضروری جامعه، مانند دفاع از میهن، مقابله با حوادث غیرمترقبه و پیش‌بینی نشده مانند زلزله و سیل و امثال آن واجب است و برای محقق شدن این واجب باید برنامه‌ریزی کرد و حاکم اسلامی می‌تواند با گرفتن مالیات که مقدمه این واجب است، مقدمات و شرایط تحقق این واجب را فراهم سازد.
۴. حاکم اسلامی می‌تواند برخی از موارد مستحب در زکات را برحسب احتیاج و ضرورت به‌عنوان مالیات واجب کند، مانند زکات طلا و نقره غیر مسکوک و زکات همه حبوبات.

منابع

۱. فارسی

الف) کتاب‌ها

۱. قرآن کریم.
۲. آذرنوش، آذرتاش (۱۳۹۳)، فرهنگ معاصر عربی - فارسی، چ شانزدهم، تهران: نشر نی.
۳. صدری افشار، غلامحسین؛ حکمی، نسرین؛ حکمی، نسترن (۱۳۸۱)، فرهنگ معاصر فارسی، چ سوم، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۴. عمید، حسن (۱۳۸۹)، فرهنگ فارسی عمید، چ اول، تهران: راه رشد.
۵. مصباحی مقدم، غلامرضا (۱۳۹۷)، فقه منابع مالی دولت اسلامی، چ اول، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق (ع).
۶. معین، محمد (۱۳۸۶)، فرهنگ فارسی معین، چ چهارم، تهران: آذنا.
۷. مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۱)، تفسیر نمونه، چ دهم، تهران: دارالکتب الاسلامیه.

ب) مقالات

۸. آذری قمی، احمد (۱۳۶۴)، «بحثی پیرامون مالیات» مجله نور علم، ش ۱۱، قم، ص ۶۷-۵۰.
۹. حسینی النجومی، مرتضی (۱۳۶۴)، «نظری فقهی بر مالیات»، مجله نور علم، ش ۱۲، قم، ص ۱۲۶-۱۱۸.
۱۰. رستمی، ولی (۱۳۸۷)، «اقتدارات و اختیارات دستگاه مالیاتی در حقوق مالیاتی در حقوق ایران»، فصلنامه حقوق، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۳۸، ص ۱۸۹-۱۶۵.
۱۱. کرباسیون، محمدعلی؛ رستمی، ولی (۱۳۹۴)، «حقوق مؤدیان مالیاتی از منظر فقه امامیه در فرایند تشخیص و

وصول مالیات»، دوفصلنامه فقه و مبانی حقوق اسلامی، مجله دانشکده الهیات و معارف اسلامی، پاییز و زمستان، سال چهل و هشتم، ش ۲، ص ۲۸۱-۲۴۹.

۲. عربی

(الف) کتابها

۱. ابن تیمیه حرانی، احمد بن عبدالحلیم (۱۴۱۶ق)، مجموع الفتاوی، تحقیق عبدالرحمن بن محمد بن قاسم، مدینه: مجمع الملك فهد.
۲. ابن عابدین، محمد امین بن عمر (۱۴۱۲ق)، رد المحتار على الدر المختار، ج دوم، بیروت: دارالفکر.
۳. ابن ماجه قزوینی، محمد (بی تا)، سنن ابن ماجه، تحقیق محمد فؤاد عبد الباقي، بی جا: دار إحياء الكتب العربية.
۴. ابن مزاحم، ضحاک (۱۴۱۹ق)، تفسیر الضحاک، تحقیق محمد شکری، ج اول، قاهره: دارالسلام.
۵. ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴ق)، لسان العرب، ج سوم، بیروت: دار صادر.
۶. ألبانی، محمد ناصرالدين (۱۴۱۲ق)، سلسلة الأحاديث الضعيفة والموضوعة وأثرها السيئ في الأمة ج اول، رياض: دار المعارف.
۷. ----- (۱۴۲۳ق)، ضعيف أبي داود، ج اول، كويت: مؤسسة غراس للنشر و التوزيع.
۸. ألبانی، محمد ناصرالدين (۱۴۱۱ق)، ضعيف سنن الترمذی، ج اول، بیروت: المكتب الاسلامی.
۹. بخاری، محمد بن اسماعیل (۴۲۲ق)، صحيح بخاری، تحقیق محمد زهير بن ناصر الناصر، ج اول، بی جا: دار طوق النجاة.
۱۰. ترمذی، محمد بن عيسى (۱۳۹۵ق)، سنن الترمذی، تحقیق محمد فؤاد عبد الباقي، ج دوم، مصر: شركة مكتبة و مطبعة مصطفى البابي الحلبي.
۱۱. جمعی از نویسندگان (۱۴۰۴ق)، الموسوعة الفقهية الكويتية، ج اول، كويت: وزارة الأوقاف والشؤون الإسلامية.
۱۲. جوينی، عبدالملك بن عبدالله (۱۴۰۱ق)، الغياني غياث الأمم في التياث الظلم، تحقیق عبدالعظيم الديد، ج دوم، بی جا: مكتبة إمام الحرمين.
۱۳. خطیب شربینی، محمد بن احمد (۱۴۱۵ق)، مغنی المحتاج إلى معرفة معاني ألفاظ المنهاج، ج اول، بیروت: دار الكتب العلمية.
۱۴. خمینی، سید روح الله (۱۳۸۹)، صحیفه امام خمینی، ج پنجم، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۱۵. ----- (۱۳۶۸)، کتاب البیع، قم: اسماعیلیان.
۱۶. ----- (۱۴۲۳ق). ولایت فقیه، ج دوازدهم، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
۱۷. زحیلی، وهبة (بی تا)، الفقه الإسلامي وأدلته، ج چهارم، دمشق: دارالفکر.
۱۸. سجستانی، ابوداود (بی تا)، سنن أبي داود، تحقیق محمد محیی الدين عبد الحمید، بیروت: المكتبة العصرية.
۱۹. شاطبی، ابراهیم بن موسی (۱۴۱۲ق)، الإعتصام، تحقیق سلیم بن عید الهاللی، عربستان سعودی: دار ابن عفان.

۲۰. شلتوت، محمود، (۱۴۲۱ق)، *الفتاوی*، چ هجدهم، قاهره: دار الشروق.
۲۱. طبرانی، سلیمان بن احمد (بی تا)، *المعجم الأوسط*، تحقیق: طارق بن عوض الله بن محمد و عبد المحسن بن ابراهیم الحسینی، قاهره: دار الحرمین.
۲۲. طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲)، *مجمع البیان*، چ سوم، تهران: ناصر خسرو.
۲۳. طبری، محمد بن جریر (۱۴۱۲ق)، *جامع البیان*، چ اول، بیروت: دارالمعرفه.
۲۴. ظاهری، علی بن احمد (بی تا)، *المحلی بالآثار*، بیروت: دارالفکر.
۲۵. عاصمی، عبدالرحمن (۱۳۹۷ق)، *حاشیة الروض المربع شرح زاد المستقنع*، چ اول، بی نا، بی جا.
۲۶. غزالی، محمد (۱۴۱۳ق)، *المستصفی*، تحقیق محمد عبدالسلام عبدالشافی، چ اول، بیروت: دار الکتب العلمیة.
۲۷. غزالی، محمد (۱۳۹۰ق)، *شفاء الغلیل فی بیان الشبه والمخیل ومسالك التعلیل*، تحقیق حمد الكبیسی، چ اول، بغداد: مطبعة الإرشاد.
۲۸. فخر رازی، محمد بن عمر (۱۴۲۰ق)، *التفسیر الکبیر*، چ سوم، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۲۹. فراهیدی، خلیل بن احمد (بی تا)، *العین*، بی جا: مکتبۃ الهلال.
۳۰. قرضاوی، یوسف (۱۳۹۳ق)، *فقه الزکاة*، چ دوم، بیروت: مؤسسه الرساله.
۳۱. قرطبی، محمد بن احمد (۱۳۸۴ق)، *الجامع لأحكام القرآن*، تحقیق أحمد البردونی و ابراهیم أطفیش، چ دوم، قاهره: دار الکتب المصریة.
۳۲. قره داغی، علی محی الدین (۱۴۲۲ق)، *بحوث فی فقه المعاملات المالیه المعاصره*، چ اول، بیروت: دار البشائر الإسلامیة.
۳۳. مجلسی، محمدباقر (۱۴۱۰ق)، *بحار الأنوار*، چ اول، بیروت: مؤسسه الطبع و النشر.
۳۴. مراغی، احمد بن مصطفی (۱۳۶۵ق)، *تفسیر المرائی*، چ اول، مصر: شرکه مکتبۃ و مطبعة مصطفى البابي الحلبي وأولاده.
۳۵. منتظری، حسینعلی (۱۴۰۹ق)، *دراسات فی ولاية الفقیه و فقه الدوله الإسلامیة*، چ دوم، قم: تفکر.
۳۶. نجفی، محمدحسن (۱۴۰۴ق)، *جواهر الکلام*، چ هفتم، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۳۷. نیشابوری، مسلم (بی تا)، *صحیح مسلم*، تحقیق محمد فؤاد عبدالباقی، بیروت: دار إحياء التراث العربی.